

نقش شهروندخبرنگاران در توسعه گفتمان ضدتبعیض در ایران

گل‌سنگ‌ها به آهستگی رشد می‌کنند

زهرا باقری‌شاد، روزنامه‌نگار و پژوهشگر دوره دکترای جنسیت



نقش شهروند-خبرنگاران در توسعه گفتمان ضد تبعیض در ایران

گلسنگ‌ها به آهستگی رشد می‌کنند

زهرا باقری‌شاد

روزنامه‌نگار و پژوهشگر دوره دکترای جنسیت

شهریور ۱۴۰۳

براساس گزارش‌های سازمان گزارشگران بدون مرز^۱، ایران در صدر زندان‌های بزرگ روزنامه‌نگاران به حساب می‌آید و از نظر آزادی رسانه یکی از بدترین کشورهای جهان است. در ایران روزنامه‌نگاران حرفه‌ای با خطرات بسیاری از جمله بازداشت، ضرب و جرح و حتی مرگ روبرو هستند. اختلالات گسترده‌ی اینترنت، نظارت و کنترل شدید بر راه‌های دسترسی به منابع موثق خبری، شرایط کاری را برای خبرنگاران حرفه‌ای بسیار دشوار ساخته است. حتی برخی خبرنگاران حوزه‌های مختلف خبری از جمله اجتماعی و سیاسی از امنیت جانی خود مطمئن نیستند به این دلیل که بارها از سوی حکومت تهدید شده‌اند. در بیست ماه اخیر و از آغاز جنبش «زن، زندگی، آزادی» خبرنگاران بسیاری بازداشت و برخی از آنها به جاسوسی متهم شده‌اند. فدراسیون بین‌المللی روزنامه‌نگاران^۲ در مارس سال جاری، از بازداشت دستکم ۲۷ روزنامه‌نگار و فعال رسانه‌ای، و محکومیت ۲۱ خبرنگار به زندان؛ در مجموع به ۶۰ سال، در سال ۱۴۰۲ در ایران خبر داده است. در چنین شرایطی، شهروند-خبرنگاری به عنوان یک پدیده آلترناتیو و جایگزین برای پر کردن خلاء رسانه‌های اصلی، اهمیت بسیار یافته و بر پوشش جنبش‌های اجتماعی و سیاسی ایران نقش تاثیرگذاری داشته است. شهروند-خبرنگاران افرادی هستند که از شبکه‌های اجتماعی برای به اشتراک‌گذاری اطلاعات و مستندسازی رویدادهای اجتماعی و سیاسی استفاده می‌کنند. با وجود محدودیت‌های بسیار در زمینه استفاده از اینترنت و شبکه‌های اجتماعی، شهروند-خبرنگاران همچنان نقش مهمی در پوشش اعتراضات مردمی در ایران برعهده دارند و فعالیت آنها به مقابله با روایت‌های رسمی و تحت‌کنترل حکومت یاری می‌رساند. شهروند-خبرنگاری در ایران به ابزاری قدرتمند برای تقویت صداهایی تبدیل شده که ممکن بود در صورت شنیده نشدن خاموش شوند.

در جنبش سبز پس از انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۹ موجی از شهروند-خبرنگاری در ایران شکل گرفت و افراد متعددی با دوربین موبایل‌های خود به مستند کردن اعتراضات مردمی و سرکوب آنها توسط حکومت پرداختند. آنها با انتشار وقایع جنبش سبز در فضای آنلاین، گفتمان رسانه‌های رسمی را از اعتراضات به چالش کشیدند و گفتمان عمومی متفاوتی ایجاد کردند. به عبارت دیگر، شهروند-خبرنگاری در جنبش سبز به صدای آلترناتیو و جایگزینی در مقابل پروپاگاندای رسانه‌های رسمی تبدیل شد. انتشار فیلم کشته‌شدن ندا آقاسلطان، دانشجوی فلسفه که با معلم خود در اعتراضات شرکت کرده بود نمونه‌ی تکان‌دهنده‌ای از قدرت شهروند-خبرنگاری در پوشش وقایع جنبش سبز به شمار می‌رود و نقطه‌ی عطفی بود در اطلاع‌رسانی از سرکوب معترضان در ایران.

در خیزش‌ها و اعتراضات سراسری دی ۱۳۹۶، آبان ۱۳۹۸ و خوزستان ۱۴۰۱ نیز شهروند-خبرنگاری به عنصر اصلی پوشش وقایع تبدیل شد تا جایی که بخش زیادی از تصاویر و فیلم‌های منتشر شده

^۱ <https://rsf.org/en>

^۲ <https://ifj-farsi.org/?p=12600>

در رسانه‌های بین‌المللی برگرفته از مستنداتی بود که توسط شهروند-خبرنگاران از داخل ایران تولید می‌شد. اما شاید این ادعا بیراه نباشد که در جنبش «زن، زندگی، آزادی» نقش شهروند-خبرنگاری از مستندسازی وقایع فراتر رفت و علاوه بر ثبت تصاویر و فیلم‌هایی که وقایع اعتراضات را پوشش می‌دادند، افراد به عنوان شهروند-خبرنگار به تولید محتوای وسیع‌تر و انتشار آن در شبکه‌های اجتماعی دست زدند تا جایی که شهروند-خبرنگاران منابع اصلی خبری در زمینه پوشش جنبش «زن، زندگی، آزادی» به شمار رفتند. شهروند-خبرنگاری در یک سال و نیم اخیر نه فقط ابزاری برای اطلاع‌رسانی درباره اعتراضات مردمی بود بلکه به بخش مهمی از بدنه‌ی جنبش «زن، زندگی، آزادی» تبدیل شد. به عبارت دیگر، شهروند-خبرنگاری علاوه بر بازتاب‌دهنده‌ی این جنبش بودن، در توسعه‌ی آن هم یاری‌کننده و تاثیرگذار است. به همین دلیل، تقویت و گسترش شهروند-خبرنگاری می‌تواند به تقویت جنبش «زن، زندگی، آزادی» نیز کمک کند. از آنجایی که یکی از ویژگی‌های این جنبش، برجسته شدن گفتمان ضد تبعیض در جامعه است، شهروند-خبرنگاران می‌توانند از فرصت پیش آمده پس از جنبش «زن، زندگی، آزادی» برای توسعه گفتمان ضد تبعیض یاری بجویند.

تبعیض در جامعه ایران، انواع آن

تبعیض به معنای سلب فرصت برابر از افراد است و نیز به معنای سلب امتیاز از برخی افراد یا سپردن امتیاز ویژه به برخی دیگر. تبعیض به زبان ساده یعنی رفتاری که با شما می‌شود در مقایسه با رفتاری که با فرد دیگری می‌شود ناعادلانه باشد. موقعیت تبعیض‌آمیز یعنی موقعیتی که در آن برخی بر بقیه برتری داده شوند، برخی از مزایای اجتماعی بیشتری برخوردار باشند و برخی فرصت مشارکت اجتماعی برابر با بقیه را از دست بدهند. یک موقعیت تبعیض‌آمیز ممکن است بر اساس یک هویت اجتماعی یا چندین هویت اجتماعی شکل بگیرد. این هویت‌ها عبارتند از جنسیت، هویت و بیان جنسیتی، گرایش جنسی، تعلق اتنیک یا نژادی، معلولیت، سن، باورهای مذهبی یا آیینی.

تبعیض می‌تواند ویژگی «موردی» یا «نهادینه شده» داشته باشد. تبعیض موردی به این معنی است که جامعه یک رفتار تبعیض‌آمیز را به لحاظ قانونی، هنجاری و فرهنگی نمی‌پذیرد اما افراد ممکن است آن را علیه فرد یا گروهی اعمال کنند. اما بسیاری از تحقیقات نشان‌دهنده ساختاری یا نهادینه شدن تبعیض هستند. به این معنا که تبعیض یا در قوانین قید شده، همچون قوانین تبعیض‌آمیز علیه زنان در ایران، یا حتی اگر در قوانین هم ذکر نشده باشد، طرز تلقی، رفتار، عادات و هنجارها به گونه‌ای هستند که تبعیض را عادی‌سازی می‌کنند و بر پایه‌ی آن گروه تحت تبعیض را به حاشیه می‌رانند.

تبعیض بر مبنای جنسیت در ایران: در ایران، با زنان به عنوان شهروندان درجه دوم رفتار می‌شود (به جز در زمینه برخورداری از حق رأی) از جمله در زمینه قوانین ازدواج، طلاق، حضانت فرزندان،

بازار کار و اشتغال و... و نیز قوانین تبعیض‌آمیز و تحقیرآمیزی همچون حجاب اجباری که خشونت و آزار مستمر زنان، بازداشت و بدرفتاری با آنها را به همراه دارد. کشته شدن مهساژینا امینی در سپتامبر ۲۰۲۲ تنها چند روز پس از بازداشت خشونت‌آمیز او توسط گشت ارشاد، تنها یکی از خشن‌ترین چهره‌های نظام تبعیض‌آمیز جنسیتی علیه زنان در ایران بود که به اعتراضات گسترده‌ی مردم و شکل‌گیری جنبش «زن، زندگی، آزادی» منجر شد؛ جنبشی که زنان در خط مقدم آن بودند. گروهی از مقام‌های عالی‌رتبه شورای حقوق بشر سازمان ملل در سپتامبر ۲۰۲۳ لایحه «حجاب و عفاف» را «آپارتاید جنسیتی» توصیف کردند که این یکی از شدیدالحن‌ترین موضع‌گیری‌های مقام‌های سازمان ملل علیه قوانین و سیاست‌های جمهوری اسلامی در ایران بوده است. بخش بزرگی از جامعه بین‌الملل وقتی درباره نظام تبعیض‌آمیز جنسیتی در ایران صحبت می‌شود بر وجود «جدایی جنسیتی» در ایران تاکید می‌کند درحالی‌که بسیاری از فعالان حقوق بشر این ارزیابی را ناکافی می‌دانند و بر وجود «آپارتاید جنسیتی» پافشاری دارند که منظور از آن سیستماتیک بودن، ایدئولوژیک و آگاهانه بودن و هدفمند بودن تبعیض جنسیتی است.

تبعیض بر مبنای هویت جنسیتی و گرایش جنسی: اعضای جامعه ال‌جی‌بی‌تی‌کیو+ در ایران از تبعیض و خشونت سیستماتیک رنج می‌برند. برقراری رابطه جنسی با همجنس در ایران جرم‌انگاری می‌شود و با مجازات‌هایی شامل شلاق تا اعدام همراه است. درمان‌های تبدیلی مورد تایید دولت برای افراد ترنس که در مواردی به شکنجه و آزارهای دیگر منجر می‌شود از جمله خشونت‌هایی است که به دلیل تبعیض سیستماتیک علیه جامعه ال‌جی‌بی‌تی‌کیو+ اتفاق می‌افتد. هورمون‌درمانی و روش‌های جراحی از جمله عقیم‌سازی برای تطبیق جنسیت نیز از موارد این خشونت‌هاست. مواردی نیز از محکومیت‌های اعضای جامعه ال‌جی‌بی‌تی‌کیو+ به اعدام در ایران اتفاق افتاده است از جمله حکم صادر شده برای زهرا صدیقی همدانی، معروف به ساره و الهام چوبدار در دادگاه انقلاب ارومیه، استان آذربایجان غربی. اگرچه این حکم چندی بعد توسط دیوان عالی نقض شد اما الهام چوبدار هم‌اکنون برای تحمل سه سال حبس در زندان مرکزی ارومیه محبوس است.

علاوه بر تبعیض سیستماتیک علیه جامعه ال‌جی‌بی‌تی‌کیو+، بیان هویت جنسیتی و آشکارسازی گرایش جنسی اعضای این جامعه را از سوی خانواده، دوستان و جامعه نیز در معرض تبعیض و حتی خشونت از جمله خشونت خانگی و ناموسی قرار می‌دهد، آنها را به حاشیه و انزوا از جامعه می‌راند و در تولید احساساتی همچون شرم و گناه و خودسانسوری در این افراد منجر می‌شود.

تبعیض اتنیکی: افرادی با تعلق به گروه‌های اتنیکی تحت‌ستم از جمله عرب‌ها، ترک‌ها، بلوچ‌ها، کردها و ترکمن‌ها در ایران با تبعیض گسترده مواجه هستند و دسترسی آنها به امکاناتی در زمینه آموزش، اشتغال، مسکن مناسب و موقعیت‌های سیاسی محدود است. همچنین عدم توجه دولت به سرمایه‌گذاری در مناطقی که گروه‌های اتنیکی تحت‌ستم بیشتر سکونت دارند - به ویژه مناطق

سنی‌مذهب- این مناطق را به حاشیه رانده و باعث گسترش فقر در این مناطق شده است. یکی دیگر از حوزه‌های تبعیض اثنیکی، عدم توجه به «حق آموزش به زبان مادری» است که این امر هم می‌تواند به نابودی زبان‌های رایج در ایران - غیر از فارسی - منجر شود و هم رویکرد تحقیرآمیز را نسبت به سایر زبان‌ها در جامعه تقویت می‌کند.

تبعیض علیه مهاجران افغانستانی: مهاجران افغانستانی در ایران و افغانستانی‌تبارانی که در ایران متولد شده‌اند در طول سال‌ها با تبعیض گسترده مواجه بوده‌اند و زندگی آنها با آسیب‌پذیری و محرومیت بسیار همراه است. اخراج افغانستانی‌هایی که به گفته حکومت به صورت «غیرقانونی» زندگی می‌کنند، بازداشت آنها و اسکان در اردوگاه‌های تبعیدی، سوء استفاده از کارگران افغانستانی در محیط‌های اشتغال به عنوان «شغل سیاه»، محدودیت‌ها در زمینه حضور در اماکن تفریحی و دسترسی به امکانات رفاهی، بهداشتی و آموزشی، آزار و اذیت و حمله فیزیکی و کلامی به آنها، تولید و بازتولید کلیشه‌های نژادپرستانه علیه افغانستانی‌ها از جمله نسبت دادن جرم و جنایت به آنها مواردی از تبعیض علیه این گروه از مهاجران هستند که به نقض حقوق آنها منجر شده است. آتش زدن خانه‌های مهاجران افغانستانی در میبد یزد در سال ۱۴۰۲ تنها یک نمونه از خشونت‌های اعمال شده علیه افغانستانی‌ها در ایران است و البته یکی از عریان‌ترین جلوه‌های تبعیض.

تبعیض بر مبنای باورهای مذهبی و آیینی: بهائیان، مسیحیان، دراویش گنابادی، یهودیان، یارسان و مسلمانان سنی، و خداناباوران در قانون و عمل، از جمله در دسترسی به آموزش، اشتغال، فرزندخواندگی، مناصب سیاسی و اماکن عبادی از تبعیض رنج می‌برند. صدها نفر از این افراد به‌طور خودسرانه بازداشت شده‌اند، به‌طور ناعادلانه تحت پیگرد قانونی قرار گرفته‌اند، شکنجه شده‌اند یا مورد بدرفتاری بوده‌اند. در ایران افرادی که از والدینی که «مسلمان» هستند متولد می‌شوند، در صورت پذیرش ادیان دیگر یا در صورت الحاد، در معرض خطر بازداشت خودسرانه، شکنجه یا مجازات اعدام به دلیل «ارتداد» قرار می‌گیرند. بازداشت خودسرانه، بازجویی، شکنجه، ناپدید شدن بهائیان از جمله خشونت‌هایی است که به دلیل تبعیض علیه بهائیان اتفاق می‌افتد. همچنین مصادره املاک آنها، تخریب خانه‌ها و قبرستان‌های بهائیان و منع آنها از تحصیلات عالی از جمله مهم‌ترین تبعیض‌ها بر مبنای باورهای مذهبی در ایران است. رفتارهای مشابه درباره مسیحیان و دراویش گنابادی هم صورت گرفته اما بهائیان همچنین با بیشترین تبعیض مذهبی روبرو هستند. به گونه‌ای که بهایی‌ستیزی را می‌توان به عنوان بخشی از ایدئولوژی رسمی جمهوری اسلامی شناخت.

تبعیض به دلیل معلولیت: افراد دارای معلولیت در ایران با تبعیض گسترده مواجه هستند. رفتارهای تحقیرآمیز، کلیشه‌ای، بدرفتاری و برچسب‌زنی از سوی جامعه از جمله خانواده، دوستان، سازمان‌های دولتی و حمایتی و حتی سیستم بهداشت و درمان در این تبعیض گسترده علیه معلولان ریشه دارد. آنها همچنین به دلیل شرایط تبعیض‌آمیز از دسترسی به خدمات و اماکن عمومی محروم هستند و

این به طرد شدن آنها از جامعه منجر می‌شود. عدم حمایت دولتی از معلولان و فقدان اختصاص امکانات مناسب برای آنها، این موقعیت تبعیض‌آمیز را شدت بخشیده تا جایی که بیشتر معلولان در خانه‌های خود محبوس هستند و از امکان مشارکت اجتماعی محروم شده‌اند. مجموعه این شرایط، بسیاری از معلولان را از دسترسی به امکانات آموزشی و اشتغال برابر و حتی از حق برخورداری از رابطه عاطفی و جنسی و فرزندپروری محروم ساخته است.

تبعیض بر مبنای سن: سن‌گرایی یک تبعیض فراگیر است و زمانی اتفاق می‌افتد که با افراد به دلیل سن آنها ناعادلانه رفتار شود و سن آنها مبنای بازتولید کلیشه‌ها و پیشداوری‌ها قرار گیرد. افراد چه در کودکی و به ویژه در دوران سالمندی ممکن است تبعیض بر مبنای سن را تجربه کنند و این موقعیت آنها را با مشکلات گسترده‌ای در زمینه امکانات رفاهی، سلامت، وضعیت اقتصادی، کیفیت زندگی، اعتماد به نفس و آینده شغلی مواجه سازد. با این همه تبعیض بر مبنای سن (ایجیسم^۳) عموماً به تبعیضی اشاره دارد که بر سالمندان اعمال می‌شود. اگرچه ظاهراً در جامعه ایرانی سالمندان از احترام و ارج و قرب برخوردارند اما در واقع به عنوان یکی از آسیب‌پذیرترین افراد جامعه، به دلیل شرایط سنی و کاهش توانمندی‌های فیزیکی و ذهنی، ممکن است بیشتر در معرض تبعیض، نادیده گرفته شدن، به حاشیه رانده شدن و خشونت‌های اجتماعی باشند. همچنین آنها ممکن است از حمایت‌های اجتماعی کافی از سوی دولت برای دسترسی به یک زندگی مستقل برخوردار نباشند و همین باعث شود فرزندان، خویشاوندان و جامعه به آنها به عنوان «سربار» نگاه کند و آنها را به انزوا سوق دهد.

نقض حقوق کودکان: اگرچه جمهوری اسلامی ایران به کنوانسیون جهانی حقوق کودک پیوسته است اما به اجرای مفاد این کنوانسیون متعهد نیست. تبعیض علیه کودکان در ایران در زمینه‌های مختلف اتفاق می‌افتد که از آن جمله می‌توان به مساله ازدواج کودکان، کودک‌آزاری، کودکان کار، کودکان پناهنده و بهره‌برداری از کودکان در امر نظامی‌گری اشاره کرد.

نابرابری اقتصادی: علاوه بر این اشکال تبعیض، ما با جلوه‌ای از نابرابری در جامعه ایران روبرو هستیم که به موقعیت اقتصادی و طبقاتی افراد مرتبط است. این واقعیت که بخش قابل توجهی از جامعه ایران در زیر خط فقر به سر می‌برد و با حاشیه‌نشینی یازده تا بیست میلیون نفر در ایران روبرو هستیم، گویای شدت نابرابری اقتصادی در جامعه ایران است. گستردگی پدیده‌هایی همچون کارتون‌خوایی و کودکان کار و ... جلوه‌هایی از زندگی دور از شان انسانی است که بخش قابل توجهی از جامعه ایران از آن رنج می‌برند.

^۳ Ageism

تبعیض ممکن است به یکی از شکل‌های زیر اتفاق بیفتد:

تبعیض آشکار یا مستقیم:^۴ زمانی اتفاق می‌افتد که تمایزگذاری آشکاری در رفتار با افراد یا گروه‌های مختلف وجود دارد. مثلاً هنگامی که زنان مجبور می‌شوند در فضای عمومی حجاب را رعایت کنند یک تبعیض مستقیم جنسیتی رخ داده است. یا زمانی که به یک فرد به دلیل سالمند بودن وام بانکی تعلق نمی‌گیرد. یا زمانی که یک فرد افغانستانی از مکان‌های تفریحی در شهرهای مختلف ایران اخراج می‌شود.

تبعیض مستقیم گاه به این شکل صورت می‌گیرد که یک فرد یا سازمان یا گروه، افرادی را که تحت وابستگی آنها هستند به اعمال تبعیض مجبور می‌سازند و به آنها دستور می‌دهند یا راهنمایی می‌کنند که دیگران را مورد تبعیض قرار دهند. مثلاً وقتی رئیس یک شرکت به مسئول بخش استخدامی می‌گوید که حق ندارد افراد بالای پنجاه سال را به مصاحبه استخدامی دعوت کند.

تبعیض پنهان و غیرمستقیم:^۵ زمانی اتفاق می‌افتد که یک روند یا یک رفتار به ظاهر بی‌طرفانه به ضرر برخی افراد یا گروه‌ها منجر شود. به عبارت دیگر در تبعیض غیر مستقیم، مقرراتی که بی‌طرفانه به نظر می‌رسند حقوق افراد یا گروهی را زایل می‌سازند. مثلاً در جریان استخدام شغلی که در آن به گواهینامه رانندگی نیاز نیست، کارفرما داشتن گواهینامه رانندگی را اجباری کند. به این ترتیب افراد دارای معلولیت از گرفتن آن شغل یا حتی شانس فرستادن درخواست برای آن محروم می‌شوند. یا زمانی که تهیه بلیط قطار بین‌شهری تنها برای افرادی که شناسنامه یا کارت ملی دارند میسر باشد، به این ترتیب مهاجران افغانستانی از امکان تهیه بلیط قطار بین‌شهری برخوردار نخواهند بود.

تبعیض مضاعف:^۶ زمانی اتفاق می‌افتد که یک فرد بیش از یک نوع تبعیض را تجربه کند. این تبعیض ممکن است همزمان به دلیل نژاد، جنسیت یا گرایش جنسی فرد اتفاق بیفتد. یا ممکن است موقعیت طبقه اقتصادی به تبعیض مضاعف علیه افراد دارای مشکلات اعصاب و روان منجر شود. تبعیض مضاعف می‌تواند به ویژه در کودکان و نوجوانان احساس افسردگی، اضطراب و اعتماد به نفس پایین را تقویت کند. در ایران بسیاری از افراد از جمله زنان کارگر، زنان متعلق به گروه‌های اثنیکی تحت‌ستم، زنان افغانستانی، زنان ترنس، زنان دارای معلولیت، زنان سالمند، کودکان دختر، زن کارگر افغانستانی، مردان کویبر متعلق به گروه اثنیکی تحت‌ستم، زنان روسپی، کودکان کار و زنان زندانی

^۴ Direct discrimination

^۵ Indirect discrimination

^۶ Double discrimination

از تبعیض مضاعف رنج می‌برند. کیمبرله کرنشوا، نظریه‌پرداز و منتقد فمینیست آمریکایی در مقدمه تحقیقی^۷ که در سال هزار و نهصد و نود منتشر کرد درباره موقعیت زنان غیرسفید در تقاطع جنسیت و نژاد نوشت و کوشید تبعیض علیه این زنان را از دو منظر جنسیتی و نژادی مورد بررسی قرار دهد. او بر این باور بود که تبعیض و نابرابری که زنان در جهان و در جوامع مختلف تجربه می‌کنند یکسان نیست و بر اساس موقعیت نژادی و اتنیکی آنها این تبعیض می‌تواند کمتر یا بیشتر باشد. برای مثال زنان سیاه در جامعه‌ای با ساختارهای نژادپرستانه بیش از زنان سفید مورد تبعیض قرار می‌گیرند و نوع دیگری از نابرابری را تجربه می‌کنند که می‌توانیم آن را «تبعیض مضاعف» بنامیم. این تبعیض مضاعف دو جنبه دارد: نخستین وجه، جنسیت آنهاست که خود عاملی برای برخورداری از موقعیت نابرابر نسبت به مردان محسوب می‌شود. دومین وجه، نژاد و تعلق آنها به گروه «سیاه» است که باعث می‌شود در مقایسه با «سفید»ان از موقعیت‌های تبعیض بیشتری آسیب ببینند. از این رویکرد، تجربه یک زن سیاه از نابرابری و تبعیض با تجربه یک زن سفید یکی نیست زیرا او تبعیض را در موقعیت «تقاطع‌ی-همپوشانی» تجربه می‌کند؛ یعنی هم به دلیل زن بودن و هم سیاه بودن از دو منظر جنسیت و قومیت ممکن است مورد تبعیض قرار گیرد.

برای مبارزه با تبعیض دو رویکرد شناخته‌شده وجود دارد:

رویکرد غیرتبعیض‌آمیز^۸: رویکرد عدم تبعیض یا غیرتبعیض‌آمیز یک اصل اساسی در حقوق بشر و عدالت اجتماعی است و به رفتار عادلانه و برخورد برابر با همه‌ی افراد اشاره دارد بدون هیچ پیشداوری بر اساس ویژگی‌ها و هویت‌های اجتماعی آنها. رویکرد غیرتبعیض‌آمیز یعنی ما شیوه‌های تبعیض‌آمیز را در برخورد با افراد حذف کنیم و از دسترسی برابر همه‌ی افراد به فرصت‌ها، منابع و حقوق تاکید داشته باشیم. رویکرد عدم تبعیض که در چارچوب بین‌المللی حقوق بشر جای می‌گیرد بیان می‌کند که هر انسانی بدون هیچ‌گونه تمایزی مستحق برخورداری از همه‌ی حقوق و آزادی‌هاست. این نگاه، دستیابی به حقوق بشر را برای همه افراد بدون توجه به پیشینه یا هویت اجتماعی آنها قابل دسترسی می‌داند و برای ایجاد جامعه‌ای عادلانه که در آن حقوق همه‌ی افراد محترم شمرده شود ضروری است.

رویکرد ضد تبعیض^۹: آنچه رویکرد ضد تبعیض را از رویکرد عدم تبعیض متمایز می‌کند تاکید ویژه‌ی آن بر ساختاری بودن تبعیض‌های گوناگونی است که بر اساس جنسیت، هویت و بیان جنسیتی،

^۷ Demarginalizing the Intersection of Race and Sex: A Black Feminist Critique of Antidiscrimination Doctrine, Feminist Theory and Antiracist Politics, 1989 University of Chicago Legal Forum 139-67 (1989). Reprinted in The Politics of Law: A Progressive Critique 195-217 (2nd ed., edited by David Kairys, Pantheon, 1990)

^۸ Non-discrimination approach

^۹ Anti-discrimination approach

گرایش جنسی، تعلق اثنیکی یا نژادی، معلولیت، سن، باورهای مذهبی یا آیینی صورت می‌گیرد. در رویکرد ضد تبعیض بر این نکته مهم تاکید می‌شود که بسیاری از جوامع مفاد حقوق بشر و سازمان ملل را در زمینه برخورد غیرتبعیض‌آمیز پذیرفته‌اند و خود را به اجرای آن متعهد می‌دانند؛ اما با وجود اینکه دهه‌ها از اجرای قوانین حقوق بشر در این جوامع می‌گذرد، همچنان تبعیض‌های گسترده جنسیتی و اثنیکی و ... در جوامع وجود دارند. توضیح رویکرد عدم تبعیض یا غیرتبعیض‌آمیز در این باره این است که قوانین حقوق بشر در این زمینه کافی هستند اما در عمل اجرا نمی‌شوند. در نتیجه باید کشورها را به پیگیری این قوانین تشویق کرد. اما رویکرد ضد تبعیض بر کم‌اثر بودن این قوانین تاکید دارد و مشکل را نه فقط در عدم اجرای آنها بلکه در خود این قوانین می‌داند. رویکرد ضد تبعیض بر این مسئله استوار است که باید ساختاری بودن تبعیض را به رسمیت بشناسیم و تبعیض را فقط به موردی بودن تقلیل ندهیم. به رسمیت شناختن ساختاری و نهادینه بودن تبعیض به ما کمک می‌کند نسبت به تبعیض و ضرورت مبارزه با آن حساسیت بیشتری داشته باشیم. این به معنای اتخاذ یک سیاست فعال ضد تبعیض است. سهمیه بندی و تبعیض جبرانی، جلوه‌هایی از سیاست فعال ضد تبعیض است که آن را از رویکرد عدم تبعیض متمایز می‌سازد.

چرا اتخاذ یک سیاست فعال ضد تبعیض مهم است؟

نظریه ضد تبعیض در واقع ما را به افزایش حساسیت و آگاهی درباره تبعیض فرامی‌خواند. مثلاً تا زمانی که ما تصور کنیم خشونت علیه زنان یک امر موردی و مرتبط با شرایط تربیتی و فرهنگی افراد یا خانواده‌هاست نوع برخورد ما برای مقابله با آن فعال و ساختاری نخواهد بود. اما اگر بپذیریم که تبعیض و ستم جنسیتی یک تبعیض ساختاری است متوجه خواهیم شد که خشونت به عنوان یک ابزار سلطه مردانه بخشی از نظام تبعیض‌آمیز جنسیتی است. بنابراین بر تشدید قوانین بازدارنده علیه خشونت خانگی و خشونت علیه زنان تاکید خواهیم کرد و بر ضرورت اینکه جامعه باید امکانات بیشتری در اختیار زنان بگذارد و در توانمندسازی آنها کوشا باشد.

اگر می‌خواهیم عملکرد فعال ضد تبعیض داشته باشیم، توجه به دو مفهوم مهم به نظر می‌رسد: طرد یا به حاشیه راندن اجتماعی، شمول یا دربرگیری اجتماعی.

طرد اجتماعی^{۱۰} فرآیندی است که در آن افراد از حقوق، فرصت‌ها و منابع مختلفی که معمولاً در دسترس دیگران است محروم می‌شوند. طرد اجتماعی می‌تواند بر مبنای جنسیت، هویت و بیان جنسیتی، گرایش جنسی، تعلق اثنیکی یا نژادی، معلولیت، سن، باورهای مذهبی یا آیینی صورت

^{۱۰} Social exclusion

بگیرد. به طور کلی هر فردی که به نظر می‌رسد به شکلی از هنجارهای پذیرفته‌ی یک جامعه خارج شده ممکن است در معرض اشکال خشن یا ملایم‌تری از طرد اجتماعی قرار بگیرد.

شمول یا دربرگیری اجتماعی^{۱۱} در نقطه مقابل طرد اجتماعی قرار دارد و در عملکرد ضد تبعیض کارکرد بسیار دارد. شمول اجتماعی فرآیند تضمین فرصت‌ها و مشارکت برابر برای همه اعضای جامعه است. هدف آن بهبود توانایی، فرصت و منزلت کسانی است که بر اساس هویت خود، مانند نژاد، جنسیت، ناتوانی یا مذهب، در محرومیت یا به حاشیه رانده شده‌اند. شمول اجتماعی برای دستیابی به عدالت اجتماعی و توسعه انسانی مهم است. شمول اجتماعی معمولاً در کنار دو مفهوم تنوع و برابری قرار می‌گیرد به این معنا که برای ترویج رفتار منصفانه و مشارکت کامل همه‌ی مردم در امور اجتماعی و سیاسی، به ویژه گروه‌هایی که بیشتر در معرض تبعیض قرار دارند.

امروزه، نظریه ضد تبعیض در جامع‌ترین شکل خود که نظریه اینترسکشنالیتی است تبلور پیدا کرده است. چرا که رویکرد اینترسکشنال علاوه بر اشکال مختلف تبعیض، نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی را نیز که محصول نظام سرمایه‌داری هستند مورد توجه قرار می‌دهد.

جنبش ژینا، فرصتی برای گفتمان ضد تبعیض

گفتمان تبعیض در ایران قدرتمند است. چه در دوران حکومت جمهوری اسلامی و چه پیش از آن، این گفتمان بر جامعه ایران سایه افکنده و بسیاری از آن آسیب دیده‌اند. تبعیض جنسیتی، تبعیض علیه جامعه ال.جی.بی.تی.کیو+آ، معلولان، گروه‌های اتمیک، کودکان و سالمندان و پیروان مذاهب در اقلیت.

اما به نظر می‌رسد جنبش «زن، زندگی، آزادی» یا جنبش مهسا/ژینا امینی، به عنوان جنبشی اعتراضی و انقلابی که در شهریور ۱۴۰۱ در ایران آغاز شد، زمینه را برای عروج یک جنبش ضد تبعیض فراهم کرد. در این جنبش خواسته برابری و آزادی با محوریتِ مقابله با حجاب اجباری برجسته بود و شعار شاخص این جنبش، «زن، زندگی، آزادی» در بیشتر شهرهای ایران طنین‌انداز شد و گروه‌های مختلف به آن پیوستند. این جنبش، سراسری بود و اصطلاحاً «بی‌مرکز»؛ چرا که معترضان از همه مناطق در ایران در آن شرکت داشتند. حتی زمانی که مردم در یک منطقه از کشور توسط نیروهای نظامی حکومت سرکوب می‌شدند، معترضان در مناطق دیگر به حمایت از آنها به خیابان می‌رفتند. از این رو جنبش «زن، زندگی، آزادی» در مقایسه با جنبش سبز، جنبش آبان و سایر اعتراضات سراسری پیش از این، یک جنبش فراگیرتر بود و گفتمان همبستگی در آن قوی‌تر

^{۱۱} Social inclusion

به نظر می‌رسید. همچنین تنوع گروه‌های مختلف در میان معترضان چشمگیر بود؛ علاوه بر زنان و گروه‌های اتنیکی تحت‌ستم، جامعه‌ال‌جی‌بی‌تی‌کیو+آ و معلولان نیز در این جنبش حضور فعال‌تری داشتند.^{۱۲} به همین دلیل می‌توان ادعا کرد که جنبش «زن، زندگی، آزادی» برای به چالش کشیدن تبعیض و توسعه عملکرد ضد تبعیض پتانسیل قابل‌توجهی دارد. این جنبش با اعتراض به برجسته‌ترین نماد ایدئولوژی زن‌ستیزانه حکومت اسلامی یعنی حجاب اجباری آغاز شد و به سایر مطالبات ضد تبعیض پیوند خورد.

جنبش «زن، زندگی، آزادی» را می‌توان یک جنبش اینترسکشنال نامید. اما اینترسکشنالیته چیست؟

اینترسکشنالیته از تازه‌ترین رویکردهای فمینیسم است که به عنوان یک رویکرد چند بعدی، نگاه نسبتاً جامعی به ابعاد مختلف روابط قدرت بر اساس نژاد، سن، جنسیت، گرایش جنسی، طبقه، کاربرد فیزیکی/ذهنی و اثرات مختلف آنها بر یکدیگر دارد و در آن به اهمیت تفاوت‌های جنسیتی، اتنیکی، طبقاتی، سنی، فیزیکی و گرایش جنسی در شکل‌گیری نابرابری‌ها و تبعیض پرداخته می‌شود.

اینترسکشنالیته در فمینیسم پسااستعماری ریشه دارد و همین باعث شده محققان اینترسکشنال، به نقد فمینیست‌های غربی بپردازند که تجربه زنان سفید دگرجنس‌گرای طبقه متوسطی را به همه زنان تعمیم داده‌اند، تجربه‌های دیگر از روابط قدرت را نادیده گرفته‌اند و حتی به بازتولید گفتمان‌های نژادپرستانه دامن زده‌اند.

اینترسکشنالیته که محققان بسیاری آن را یک «متدولوژی» یا چارچوب عملی مناسب برای انواع تحقیقات فمینیستی می‌دانند، نخستین بار توسط کیمبرله کرنش‌او، نظریه‌پرداز و منتقد فمینیست آمریکایی به ادبیات فمینیستی وارد شد. او در مقدمه تحقیقی که منتشر کرد درباره موقعیت زنان سیاه در تقاطع جنسیت و نژاد نوشت و کوشید تبعیض علیه این زنان را از دو منظر جنسیتی و نژادی مورد بررسی قرار دهد. او بر این باور بود که تبعیضی که زنان در جوامع مختلف تجربه می‌کنند یکسان نیست و بر اساس موقعیت نژادی و اتنیکی آنها این تبعیض می‌تواند کمتر یا بیشتر باشد. مثلاً زنان سیاه در جامعه‌ای با ساختارهای نژادپرستانه بیش از زنان سفید مورد تبعیض قرار می‌گیرند و نوع دیگری از نابرابری را تجربه می‌کنند که می‌توانیم آن را «ستم مضاعف» بنامیم. این ستم مضاعف دو جنبه دارد جنسیت و نژاد. اما اینترسکشنالیته تنها موقعیت‌های همپوشانی را توضیح نمی‌دهد بلکه شامل موقعیت‌های «تقاطع-تقابلی» نیز می‌شود. برای مثال گاه موقعیت طبقاتی یک فرد بر موقعیت جنسیتی او تاثیر می‌گذارد و اگر ممکن است او به عنوان یک «زن» مورد نابرابری و تبعیض

^{۱۲} <https://www.bbc.com/persian/blog-viewpoints-63043902>

^{۱۳} Intersectionality

قرار بگیرد، موقعیت طبقاتی او ممکن است از شدت تبعیض علیه او بکاهد یا از به حاشیه رانده شدن او به عنوان یک زن جلوگیری کند. برای مثال یک زن تحصیلکرده که درآمد نسبتاً بالایی دارد در مقایسه با یک زن غیر تحصیلکرده که شاغل نیست و درآمد ندارد کمتر ممکن است به دلیل ستم جنسیتی به حاشیه رانده شود حتی اگر هر دو به یک اندازه مورد ستم جنسیتی قرار بگیرند. زیرا موقعیت طبقاتی او برای او امتیازی فراهم می‌کند و می‌تواند دسترسی او را به منابع قدرت افزایش دهد.

در ایران، افراد و گروه‌های بسیاری نمونه‌های روشن و مسلم تبعیض مضاعف و ستم چندگانه هستند که در جنبش «زن، زندگی، آزادی» نمایندگانی از آنها صدای اعتراض خود را بلند کردند. از نخستین جرقه‌های جنبشی که زنان کرد در سقز با نام ژینا رقم زدند تا تداوم «زن، زندگی، آزادی» اگر مروری حتی گذرا داشته باشیم بر وقایع آن دوره، قابل انکار نیست که نمایندگان بسیاری از گروه‌های تحت‌ستم در این جنبش حضور داشته‌اند؛ چه در خیابان و چه در سایر سنگرها، بیانیه‌ها نوشته‌اند، مطالباتشان را قوی‌تر از همیشه مطرح کرده‌اند، مرئی‌تر از همیشه شده‌اند و با توان مضاعف تلاش کرده‌اند از لایه‌های بی‌تفاوتی جامعه مدنی عبور و آگاهی و گفتمان تولید کنند. این گفتمان و آگاهی را ما مدیون افراد و گروه‌هایی هستیم که در جامعه ایرانی به عنوان «اقلیت» شناخته می‌شوند اما امروز اکثریت جنبش زن، زندگی، آزادی را تشکیل می‌دهند و خون تازه‌ای در فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی تاریخ ایران دمیده‌اند.

اگر از لنز فمینیسم اینترسکشنال به جنبش «زن، زندگی، آزادی» نگاه کنیم می‌توان ادعا کرد که این جنبش بر حضور «دیگری»ها در جامعه ایران نور تاباند، یعنی افراد و گروه‌هایی که در فرآیند «دیگری‌سازی» مورد تبعیض قرار می‌گیرند. اما دیگری‌سازی^{۱۴} چیست؟

پدیده‌ی «دیگری‌سازی» از مهمترین مکانیزم‌های تبعیض است و نیز از مهمترین نتایج آن. دیگری‌سازی یعنی افراد یا گروه‌هایی از جامعه با تعریف و برچسب، از چارچوب هنجارهای جامعه بیرون گذاشته شوند و با آنها به گونه‌ای متفاوت از بقیه رفتار شود. دیگری‌سازی با دو مفهوم «ما» و «آنها» همراه است؛ «ما» که به عنوان اکثریت هنجارمند تعریف می‌شود و «آنها» که اقلیت و دیگری‌های غیرهنجارمند هستند. یکی از ابزارهای دیگری‌سازی، برچسب‌زنی است. یعنی ما ویژگی‌های منفی را به افراد یا گروه‌هایی در جامعه نسبت بدهیم و آنها را از «اکثریت هنجارمند» تفکیک کنیم. مثل برچسب «سر بار» که در بیشتر جوامع به مهاجران زده می‌شود. یک جنبه دیگر از دیگری‌سازی، انسان‌زدایی است. یعنی انسانیت فردی که یک «دیگری» تلقی شده نفی و او کمتر شایسته کرامت و احترام تلقی می‌شود.

^{۱۴} Othering

دیگری‌سازی در سطوح فردی الزاما یک رفتار عمدی نیست و ممکن است بدون منظور و به صورت درونی شده اتفاق بیفتد. اما در مقیاس‌های بزرگ‌تر می‌تواند به آزار و اذیت و خشونت علیه افراد تحت‌ستم و گروه‌های مورد تبعیض. می‌تواند به ابزاری برای سرکوب این افراد و گروه‌ها تبدیل شود و حتی تغییراتی در نهادها و سازمان‌ها و دولت‌ها ایجاد کند برای اعمال ستم و تبعیض علیه افراد و گروه‌های به حاشیه رانده شده. دیگری‌سازی با عدم تحمل و طرد این افراد و گروه‌ها همراه است.

در امر دیگری‌سازی، موقعیت اجتماعی افراد و گروه‌ها بسیار موثر است. برای مثال مهاجر بودن یا تعلق داشتن به گروه اتمیکی تحت‌ستم ممکن است یک فرد را برای جامعه‌ی تبعیض‌آمیز به یک «دیگری» تبدیل کند. اما بدن هم در این فرآیند نقش مهمی دارد و بسیاری از افراد به دلیل بدنی که جامعه آن را «متفاوت» می‌داند به عنوان یک دیگری مورد تبعیض و خشونت قرار می‌گیرند. از جمله زنان، غیر سفیدان، جامعه ال‌جی‌بی‌تی‌کیو+آ و معلولان. بر همین اساس، در سراسر تاریخ جنبش‌های فمینیستی، زنان و جامعه ال‌جی‌بی‌تی‌کیو+آ مبارزاتی سخت کرده‌اند تا از بدنشان برچسب‌زدایی کنند. این مبارزه برای افراد دارای معلولیت به مراتب دشوارتر و پیچیده‌تر است زیرا بدن‌های معلول بدن‌هایی هستند که در ساخت اجتماعی سلطه برچسب ناتوانی خورده‌اند و «بی‌اعتبار» شده‌اند.

جنبش «زن، زندگی، آزادی» به دیده شدن «دیگری»هایی که انکار می‌شدند کمک کرد. زنان، مشعلداران این جنبش بودند. «دیگری»هایی که نیازهایشان و مطالباتشان در جنبش‌های سیاسی دیده نشده بود. حضور زنان، به سایر گروه‌های تحت‌ستم و به حاشیه رانده شده نیز جرات بیشتری برای ورود به این جنبش داد از جمله جامعه ال‌جی‌بی‌تی‌کیو+آ، افراد دارای معلولیت، و همه‌ی آنها که از چشم جامعه اکثریت یک «دیگری» بودند. به حاشیه رانده شدگان برای اولین بار نبود که جنبشی تاثیرگذار را شکل می‌دادند، اما همه‌گیر شدن جنبش ژینا باعث دیده شدن آنها شد. زنان سقز بر سر مزار ژینا دیده شدند، زنان بلوچ دیده شدند، خدانور لجه‌ای دیده شد، زن معلولی که نشسته روی ویلچر دور آتش می‌رقصید و روسری‌اش را به باد داده بود دیده شد؛ جنبش «زن، زندگی، آزادی» کمک کرد صداهایی شنیده شوند که تا پیش از آن شنیده نمی‌شدند، صداهایی که حتی اگر بالا می‌رفتند به جایی نمی‌رسیدند.

این جنبش یک شعار اصلی داشت : زن، زندگی، آزادی. شعاری فمینیستی که ایجابی نیز بود و درست در نقطه مقابل شعارهای سلبی و «مرگ بر...» قرار گرفت. این شعار یادآوری می‌کند که نفی دیکتاتوری در امکان حضور و مشارکت افراد جامعه است، در مقاومت و خلاقیت و برابری و همدلی، در دیده و شنیده شدن همه‌ی افراد جامعه. همه‌ی رویکردهای فمینیستی به ویژه رویکردهای نوین از جمله فمینیسم اینترسکشنال از نوعی عقلانیت مراقبت‌گرا پیروی می‌کنند که در آن علاوه بر اینکه همه افراد باید از امکانات برابر بهره‌مند شوند و هر موقعیت متفاوتی هم که داشته باشند نباید

مورد تبعیض قرار بگیرند بلکه اگر در موقعیت آسیب‌پذیر باشند می‌توان از تبعیض جبرانی هم استفاده کرد تا موقعیت آنها بهبود یابد. عقلانیت مراقبت‌گرا را شاید بهتر بتوان در این جمله کارل مارکس دید: «از هر کس به اندازه توانش، به هر کس به اندازه نیازش». عقلانیت مراقبت‌گرا کمک می‌کند ما از هنجارمندی و محافظه‌کاری دور شویم، به نقد نظام‌های قدرت بپردازیم، خواستار تغییر قوانین و شرایط تبعیض‌آمیز هستیم، برای همه‌ی افراد جامعه هزینه بپردازیم حتی به جای کسی که نمی‌تواند، از برچسب‌زنی، پیشداوری و «دیگری‌سازی» خودداری کنیم، و زمینه‌های برجسته شدن صدای افراد آسیب‌پذیر و امکان مشارکت اجتماعی آنها را فراهم سازیم.

جنبش «زن، زندگی، آزادی» اگرچه به تغییرات سیاسی مطلوب منجر نشد اما شکست خورده به نظر نمی‌رسد بلکه از نظر شکل‌گیری گفتمان ضد تبعیض، یک نقطه عطف در تاریخ مبارزات اجتماعی ایران به حساب می‌آید. همانطور که در آغاز این نوشته اشاره شد، شهروند-خبرنگاران نقش مهمی در بازتاب اخبار اعتراضات سال‌های اخیر ایران داشته‌اند. در جنبش اخیر نیز نقش شهروند-خبرنگاران در گزارش وقایع جامعه ایران انکارناپذیر بود و آنها را به بخشی از بدنه‌ی اصلی این جنبش تبدیل کرد. پس از بازداشت خبرنگاران حرفه‌ای که به اطلاع‌رسانی درباره قتل مهسا/ژینا امینی پرداختند، این شهروند-خبرنگاران بودند که به تقویت صدای معترضان یاری رساندند. شهروند-خبرنگاران بودند که به بازنمایی آتش زدن روسری‌ها توسط زنان پرداختند، رقص زنان در خیابان‌ها را به تصویر کشیدند، حضور مادری با فرزند دارای معلولیت را در اعتراضات خیابانی رسانه‌ای کردند، از دیوارنوشته‌های زنان و جامعه‌ی ال‌جی‌بی‌تی‌کیو+آعکس و فیلم گرفتند و منتشر کردند، اعتراضات گسترده‌ی دانش‌آموزان را بازتاب دادند، درباره جمعه خونین زاهدان و جمعه‌های اعتراضی بلوچستان اطلاع‌رسانی کردند، از بازداشت و اعدام گسترده‌ی معترضان و به ویژه افراد متعلق به گروه‌های اتنیکی تحت‌ستم گزارش‌ها دادند، درباره سرکوب وسیع فعالان فمینیست و حقوق زنان نوشتند و حرف زدند، خبرها و گزارش‌های سرکوب زندانیان را منتشر کردند؛ و مجموعه‌ی این فعالیت‌های گسترده به شکستن روایت‌های رسمی حکومت از بسیاری از گروه‌های به حاشیه رانده شده منجر شد.

امروز شهروند-خبرنگاران چگونه می‌توانند از فرصت پیش آمده پس از جنبش «زن، زندگی، آزادی» برای توسعه گفتمان ضد تبعیض یاری بجویند؟

یک/نسبت به هنجارهای حاکم بر جامعه نگاه انتقادی داشته باشیم به ویژه هنجارهایی که می‌خواهند افراد را به اکثریتی یک‌شکل و هماهنگ مبدل سازند. گویا «نفع» عمومی جامعه بشری در نپذیرفتن تفاوت‌هاست، «نفع»ی که به یک «شر» بزرگ تبدیل شده: به تبعیض. به عنوان یک شهروند-خبرنگار، ابتدا افراد را آنگونه که هستند «بپذیریم» و از پیش‌داوری درباره آنها خودداری کنیم. از بازتولید مفاهیم «نرمال» و «غیرنرمال» بپرهیزیم و اگر افرادی در چارچوب هنجارهای تعیین شده قرار

نمی‌گیرند نه به تغییر هویت آنها بلکه به ضرورت تغییر موقعیت و شرایط آنها بیندیشیم. تلاش برای تغییر هویت افرادی که به ظاهر «اقلیت» هستند نوعی ابزار سرکوب است. شالوده‌ی نظریه انتقادی، راززایی از هنجارهای مسلم و بدیهی و نهادینه شده است.

دو/ اگر ما در عرصه مبارزه با تبعیض فعالیت می‌کنیم، نباید از افراد و گروه‌های تحت ستم و تبعیض، ابژه بسازیم. بلکه باید چه به عنوان اکتیویست و چه پژوهشگر، بر مشکلاتی که در جنبش‌های رهایی‌بخش وجود دارند تمرکز کنیم و نیز بر سهم این جنبش‌ها در ایجاد تغییرات اجتماعی. این البته از مواردی است که «اخلاق علمی در پژوهش‌های ضداستعمار» نیز بر آن تاکید دارد؛ اینکه فعالیت‌های اکتیویست‌ها و حتی پژوهشگرانی که درباره مسائل ضداستعماری کار می‌کنند باید در راستای تقویت این جنبش‌ها باشد و نه بهانه‌ای برای بهره‌برداری از آنها.

سه/ به حقوق همه افراد و گروه‌هایی که در سایه استبداد دینی به حاشیه رانده می‌شوند و مورد ستم قرار می‌گیرند بیش از پیش حساس باشیم. از حقوق زنان بیشتر بگوییم و بنویسیم، از حقوق همجنسگرایان، از حق تحصیل به زبان مادری و هر حق ناحق شده‌ی دیگری که تا به امروز فرصت نداشتیم بر زبان بیاوریم. از حقوق بیماران روانی، از حقوق زندانیان و سایر گروه‌های آسیب‌پذیر.

چهار/ همدیگر را بشنویم و نقد کنیم تا یک صدای مستقل قوی را تقویت کرده باشیم. مثلاً از خودمان بپرسیم که چرا در ماه‌های نخستین جنبش «زن، زندگی، آزادی» اخبار آتش‌سوزی و سرکوب زندانیان در لاکان رشت به شکل وسیع و دقیق رسانه‌ای نشد اما خبر آتش‌سوزی و سرکوب زندانیان اوین در تهران از دقیقه‌های نخست با پوشش وسیع رسانه‌ای همراه بود؟ چرا در اخبار سرکوب زندان اوین هیچ اسمی از کشته‌شدگان منتشر نشد درحالی‌که گفته شده همه‌ی آنها از بند «سرفتی‌ها» بوده‌اند؟ آیا جان یک زندانی که به جرم دزدی در اوین است از جان زندانی سیاسی کم‌ارزتر بود؟ آیا فقط جان نخبگان ارزشمند است؟ و سوال‌هایی از این دست درباره اخبار و گزارش‌هایی که از اعتراضات منتشر شدند یا ما در انتشار آنها مشارکت داشتیم. این سوال‌ها را از خودمان و از همدیگر بپرسیم.

پنج/ بر روایت‌های تبعیض افرادی که به حاشیه رانده شده‌اند نور بتابانیم درعین حال که آنها را به حرف زدن و روایت کردن تجربه‌هایشان تشویق و از آنها در این مسیر حمایت می‌کنیم. افراد یا گروه‌های آسیب‌پذیر از مشارکت در زندگی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، محروم می‌شوند و این محرومیت می‌تواند به طبقه اجتماعی و اقتصادی، مذهب، تعلق اتنیکی، وضعیت تحصیلی، جنسیت، گرایش جنسی، باورهای سیاسی، کارکرد فیزیکی و روانی، سن، و موقعیت‌هایی مثل مصرف مواد مخدر، ابتلا به بیماری، مادر تنها بودن و ... مرتبط باشد. افرادی که به هر شکل، از چارچوب هنجارهای تعیین شده یک جامعه و نظام سیاسی خارج شوند، و سهمشان

در چرخه تولید کمتر از بقیه باشد ممکن است در معرض شکل‌های خشن یا ملایم‌تری از طرد اجتماعی قرار بگیرند. طرد اجتماعی یک فرآیند غیرارادی از سوی افراد است؛ به این معنا که بدون توجه به خواسته‌های افرادی که طرد شده‌اند انجام می‌شود. این فرآیند گاه با یک منطق اشتباه توجیه می‌شود: به حاشیه رانده‌شدگان تمایلی به مشارکت اجتماعی و سیاسی ندارند.

اما پایین بودن مشارکت اجتماعی و سیاسی برخی از افراد و گروه‌های به حاشیه رانده شده به معنای عدم تمایل آنها نیست بلکه یک رفتار واکنشی از سر یاس یا اعتراض است که بر اثر تجربه طولانی تبعیض و توهین ایجاد شده. افرادی که زمان طولانی مورد تبعیض شدید قرار گرفته باشند پس از مدتی تلاش‌شان را برای گنجاندن خود در مشارکت‌های اجتماعی و سیاسی متوقف می‌کنند و به جایگزین‌های دیگر می‌اندیشند. اما این وضعیت ایده‌آل آنها نیست. گاه فرآیند تبعیض به قدری شدید است که افراد را در برآورده شدن نیازهای اولیه‌شان متوقف می‌کند؛ آن‌وقت دستیابی به بسیاری از نیازها به یک خواسته لوکس یا آرزوی دور تبدیل می‌شود: نیاز به آزادی پوشش برای زنان که برای دستیابی به آن حتی ممکن است آسیب روانی و فیزیکی ببینند، نیاز به رابطه عاطفی و جنسی امن برای همجنسگرایان که برای دستیابی به آن باید از سد عرف و شرع و قانون عبور کنند و برچسب «مجرم» و «منحرف» بخورند، نیاز به برخورداری از امکانات تحصیلی و شغلی برابر برای افراد دارای معلولیت، و ... ده‌ها نیاز دیگر که برای بسیاری از افراد و گروه‌ها به رویایی بزرگ تبدیل شده درحالی‌که بسیاری دیگر در روند طبیعی زندگی به آنها دسترسی دارند.

اگر به عنوان یک شهروند-خبرنگار می‌خواهیم در تقویت عملکرد ضد تبعیض موثر باشیم باید از ساختارهای تبعیض رازدایی کنیم و سهمی در افزایش مشارکت اجتماعی افرادی که مورد تبعیض هستند به ویژه آنها که از تبعیض مضاعف رنج می‌برند داشته باشیم تا از طرد و به حاشیه رانده شدن آنها به سهم خودمان جلوگیری کنیم.

مثلاً اگر می‌خواهیم گزارشی درباره خشونت علیه زنان در بلوچستان تهیه کنیم از اینکه فقط تحلیل و نظر خودمان را ارائه دهیم بپرهیزیم و در عوض، از زنان بلوچی که می‌شناسیم بخواهیم روایت‌های کوتاهی از تجربه‌ی زیسته‌شان را در اختیار ما قرار دهند. اگر می‌خواهیم گزارشی که تهیه می‌کنیم تنها بازنمایی رویکرد و نگاه ما نباشد، بهتر است خودمان را فقط پشت دریچه یا دوربینی که به سمت افراد و گروه‌های آسیب‌پذیر گرفته‌ایم قرار دهیم، به آنها فرصت روایت بدهیم و روایت‌هایشان از تبعیض را بازنشر کنیم.

شش/از کلیشه‌سازی درباره تبعیض خودداری کنیم. البته این فرآیند ممکن است به شکل غیرعمدی اتفاق بیفتد اما به بازتولید مفاهیم و تصاویر کلیشه‌ای از افراد و گروه‌های آسیب‌پذیر منجر خواهد شد. در واقع تولید محتوا درباره تجربه‌ی تبعیض و رنج ناشی از آن در گام نخست باید با رویکرد ضد

تبعیض همراه باشد، و با هدف توانمندسازی افراد و گروه‌های آسیب‌پذیر و افزایش منابع قدرتشان صورت بگیرد. محتوایی که ما به عنوان شهروند-خبرنگار تولید می‌کنیم نباید با روشی صورت بگیرد که به استمرار نظام تبعیض کمک کند. مثلاً نوشتن و حرف زدن از تبعیض و ستمی که زنان دارای معلولیت تجربه می‌کنند یک موضوع مهم است اما بهتر است علاوه بر پرداختن به رنج‌های تبعیض، فرصتی فراهم کنیم تا عاملیت و «اکتور» اجتماعی بودن این زنان نیز برجسته شود؛ همانگونه که در برخی تصاویر و ویدئوهایی منتشر شده از اعتراضات «زن، زندگی، آزادی» حضور زنان دارای معلولیت یا زنان دارای فرزند معلول در این اعتراضات بازتابی شد.

در این زمینه به ویژه ارتباط بین گفتمان استعمار و جنسیت اهمیت پیدا می‌کند. فمینیست‌ها و رسانه‌های غربی وقتی از زنان خاورمیانه‌ای صحبت می‌کنند تمایل دارند بر مفاهیمی تمرکز داشته باشند که همه مطالبات و مبارزات آن زنان را دربرنمی‌گیرد. بیشتر تصویرها و بازتابی‌های زنان خاورمیانه‌ای در رسانه‌ها و حتی فعالیت‌های فمینیستی در سطح جهانی، کلیشه‌ای هستند. همین مساله را درباره رویکرد فمینیسم مرکز با زنان بلوچ و سایر گروه‌های اثنیکی تحت‌ستم شاهد هستیم. درحالی‌که مبارزات زنان غیرمرکز در ایران علاوه بر مساله جنسیت، تبعیض در حوزه‌های دیگر اعم از اثنیک، طبقه و سن را نیز در برمی‌گیرد، فمینیسم مرکز تنها بر اساس مطالبات تعریف شده مبتنی بر جنسیت، به بازتابی جنبش‌های زنان غیر مرکز می‌پردازد، مبارزات زنان غیرمرکز را به رسمیت نمی‌شناسد یا آنها را جدی نمی‌گیرد و نقش «خواهر بزرگتر» را برای فعالان فمینیست غیرمرکز بازی می‌کند.

مابه عنوان شهروند-خبرنگار بهتر است از بازتابی کلیشه‌ای رنج تبعیض بپرهیزیم! در شکستن کلیشه‌ها، کلیشه‌های جدید نسازیم.

هفت/ شمول یا دربرگیری اجتماعی را درباره همه افراد و گروه‌ها در نظر بگیریم. فمینیسم اینترسکشنال به درستی بر تبعیض‌های مضاعف و چندگانه تاکید دارد زیرا وقتی یک فرد از ابعاد مختلف تحت تبعیض باشد احتمال اینکه مورد خشونت بیشتری قرار بگیرد بیشتر است، یا احتمال اینکه بتواند خودش را از شرایط تبعیض‌آمیز و خشونت‌بار خارج کند کمتر خواهد بود. به همین دلیل وقتی از لنز فمینیسم اینترسکشنال نگاه می‌کنیم، برای مثال زنان دارای معلولیت یا زنان گروه‌های اثنیکی تحت‌ستم بیشتر ممکن است به حاشیه رانده شوند، از مشارکت اجتماعی آنها کاسته شود و بیشتر ممکن است مورد ستم و خشونت قرار بگیرند. اما این به این معنا نیست که ما نسبت به مساله خشونت علیه سایر افراد که دارای امتیازاتی هم هستند بی‌تفاوت باشیم. برای مثال زن متعلق به طبقه اقتصادی مرفه هم هنوز در ساختار جنسیت یک «فرو دست» است و ممکن است به سبب تبعیض جنسیتی که وجود دارد مورد خشونت نیز قرار بگیرد. اما به دلیل موقعیت اقتصادی بالا - یعنی دسترسی به یک منبع قدرت مهم - احتمال اینکه بتواند خود را از موقعیت تبعیض و خشونت

بیرون بیاورد بیشتر است. اگر می‌خواهیم به عنوان یک شهروند-خبرنگار عملکرد ضد تبعیض داشته باشیم به این معنا نیست که زنان طبقه مرفه اقتصادی، یا زنان فارس، زنان غیر معلول و زنان دارای امتیازات اتنیکی و ... را نادیده بگیریم. شمول یا دربرگیری اجتماعی - سوشیال اینکلوژن - به معنی حذف یکی از گروه‌ها نیست، حتی اگر آن گروه دارای امتیاز باشد. دربرگیری یعنی شرایط مشارکت اجتماعی را برای همه افراد و گروه‌ها به صورت یکسان فراهم کنیم و این بر اساس توانمندی‌های افراد تعریف می‌شود. تبعیض مثبت و جبرانی قائل شدن برای برخی افراد و گروه‌ها هم هرگز به معنای حذف دیگر گروه‌ها نیست. فمینیسم اینترسکشنال بر موقعیت افراد و گروه‌ها از نظر «دسترسی به منابع قدرت» تأکید دارد. اینکه در نظر بگیریم یک فرد یا یک گروه در مقایسه با بقیه به چه میزان از قدرت اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و... برخوردارند. مثلاً یک زن از طبقه اقتصادی مرفه ممکن است از نظر قدرت طبقاتی در برابر یک مرد کارگر دارای امتیازاتی باشد اما در ساختار نابرابر جنسیت، او در برابر آن مرد یک فرودست است. با اینهمه موقعیت اقتصادی او می‌تواند به او برای برهم زدن موقعیت تبعیض کمک کند. به این ترتیب نظریه اینترسکشنالیته فقط بر ستم مضاعف پرتو نمی‌اندازد بلکه پیچیدگی تلاقی قدرت را به نمایش می‌گذارد. قربانیان تبعیض و ابعاد ستم را نادیده نمی‌گیرد اما بر توان چالشگری آنها نیز نور می‌تاباند.

جنبش «زن، زندگی، آزادی» بزرگ‌ترین نمونه توانمندی گروه‌های تحت‌ستم در این چالشگری است، و ما به شهروند-خبرنگاران چالشگر برای توسعه این جنبش نیاز داریم. هدف از توسعه‌ی شهروند-خبرنگاری پرورش نسل جدیدی از خبرنگاران حرفه‌ای نیست بلکه هدف، تولید رسانه‌های آلترناتیو و گسترش رویکرد انتقادی در عرصه اطلاع‌رسانی است.

**